

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث در موضوع شورا در آیات قرآن کریم بود که ببینیم در قرآن کریم برای شورا چه حکمی مقرر شده است. آیه اولی که مطرح شد، آیه ۱۵۹ سوره آل عمران است که فرمود: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»<sup>۱</sup> در این آیه کریمه و در جمله «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»، چند مطلب باید مورد توجه قرار بگیرد:

اولاً اینکه مخاطب امر به مشورت در اینجا که فرمود: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»، حاکم است؛ حاکمی که از سوی خدا برای فرمانروایی تعیین شده است. ما در مباحث پیشین مفصل بحث کردیم که خدای متعال، رسول اکرم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان حاکم معین کرده است؛ وقتی فرموده: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»<sup>۲</sup>، «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ»<sup>۳</sup> و وقتی فرمود: «وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ»<sup>۴</sup> هم به همین معناست.

همه این آیات دلالت بر نصب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای حاکمیت دارد و در مباحث گذشته مفصل بحث کردیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، فرمانرواست. همچنین این مطلب را گفتیم که مطلب مهمی است که اساساً رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، رسالت فرمانروایی است؛ او برای فرمانروایی و برقراری حکومت برانگیخته شد و لذا فرمود: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>۵</sup> من رسول آن خدایی هستم که مُلک آسمانها و زمین از آن اوست. فرستاده فرمانروای اصلی هستم که ملک آسمان و زمین در اختیار اوست. کار او فرمانروایی است. همه مأموریت‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همه‌اش فرع فرمانروایی اوست. لذا این

۱. آل عمران: ۱۵۹

۲. نسا: ۸۰ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا

۳. نسا: ۵۹ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا

۴. المائدة: ۴۹ وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ

۵. اعراف: ۱۵۸ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

موضوع باید به خوبی فهمیده شود. امامان معصوم هم به همین صورت هستند؛ همه مأموریت‌های آن‌ها، فرع امامت یعنی فرع فرمانروایی آن‌هاست. اینکه کسی امر و فرمان به دست او باشد، این مهم‌ترین پدیده و مهم‌ترین اختیار جهان آفرینش است؛ از همه چیز مهم‌تر هم این است که کسی حق فرمان داشته باشد؛ چون این حق، مخصوص ذات اقدس متعال است، در وصف او چنین آمده است: «لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»<sup>۱</sup> و «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ»<sup>۲</sup> و «لَهُ الْمُلْكُ»<sup>۳</sup>. چقدر این عبارت در قرآن آمده است؟! چقدر «لَهُ الْحُكْمُ»<sup>۴</sup> و «لَهُ الْأَمْرُ» در قرآن کریم آمده است؟ همه این‌ها امر و فرمانروایی و ملک و پادشاهی را حصر در ذات اقدس متعال می‌کند. شرک همین است و در قرآن کریم آن شرکی که بیشتر مورد توجه است، همین است زیرا معمولاً برای مردم، شرک در خالقیت مطرح نبوده است؛ یعنی معمولاً مردم در خالقیت مشرک نبوده‌اند و همه آن‌ها می‌گفتند خالق خداست و یک خالق بیشتر نیست و اگر هم به بتها و امثالهم معتقد بودند، به این دلیل بود که آن‌ها را واسطه برای رسیدن به خدا می‌دانستند؛ «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»<sup>۵</sup>. بحث وحدت خالق و یا توحید در خالقیت، در قرآن کریم و در دعوت پیامبران مسئله مهم نبوده است بلکه آن دعوتی که دعوت اصلی آن‌ها بوده، توحید در فرمانرواست. تنها اوست که فرمانروایی از آن اوست.

همچنین بیان شد که در قرآن کریم اکثر آیات مربوط به عبادت، این است: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»<sup>۶</sup> یعنی «الا ليطيعون»؛ این معنی عبادت در قرآن کریم است. عبادت یعنی خضوع از برای فرمان خدا و لذا سجده برای آدم، عبادت خداست و نه عبادت آدم. چرا؟ چون به فرمان خداست. سجده و رکوع و نماز عبادت نیست مگر اینکه اطاعت از فرمان خدا باشد. اگر اطاعت از فرمان خدا شد، عبادت می‌شود. وقتی فرمود: «اسْجُدُوا لِآدَمَ»<sup>۷</sup> سجده آدم به خاطر چه کسی است؟ برای عبادت خدای متعال؛ چون اطاعت فرمان رواست. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم فرستاده این فرمانرواست و این مقام به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داده شده که بالاترین مقام است. مشکل جهان بشری این بود که

۱. اعراف: ۵۴ إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

۲. قصص: ۶۸ وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ

۳. تغابن: ۱ يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

۴. قصص: ۷۰ وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

۵. زمر: ۳ أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ

۶. ذاریات: ۵۶ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ

۷. بقره: ۳۴ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ

طاغوت‌ها این مقام را از خدای متعال برای خود جعل می‌کردند. گفتیم طاغوت یعنی چه؛ یعنی مبالغه در طغیان. طاغوت در حقیقت مبالغه کلمه طاقی است. این «واو و تاء» صیغه فعلوا است. گفتیم در زبان عرب، این صیغه برای مبالغه در یک معنا به کار برده می‌شود. ما یک ملک داریم که «لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>۱</sup> و یک «مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>۲</sup> داریم که این مبالغه در ملک یعنی در آسمان و زمین است. ما گفته‌ایم که ملکوت این چیزی که در زبان عرفا و فلاسفه می‌آید که عالم ناسوت و ملکوت و جبروت و غیره، این‌ها اصطلاحات خودشان است اما ربطی به قرآن کریم ندارد. ملکوتی که در قرآن آمده، عالم ملکوت نیست؛ ملکوت خدا، همه دنیا و همه جهان است. همه جهان هستی ملکوت الهی است. اما چرا ملکوت گفته می‌شود؟ چون سیطره خدا و ملک خدا در این جهان گسترده و نامحدود است. چون این سیطره و سلطه نامحدود است، از آن به ملکوت تعبیر می‌شود و این مبالغه در موضوع است. خدا چنین است؛ خدا صاحب ملکوت آسمان و زمین و مالک همه چیز است. آن وقت، این رسول فرستاده این صاحب ملک است. لذا کار رسول همین است؛ کار او فرمانروایی است و کاری به جز این ندارد.

به این موضوع باید خوب توجه کرد، بنده در این عرایضی که پنجشنبه گذشته در مدرسه دارالشفاء داشتم، گفتیم فقه یعنی علم امرونی؛ امرونی یعنی سیاست؛ یعنی فرمانروایی. اصلاً فقه، یعنی علم فرمانروایی و فقیه یعنی کسی که دانش فرمان در اختیار اوست؛ دانش فرمان و دانش امرونی. حکم یعنی چه؟ چرا ما به حاکم می‌گوییم حاکم؟ چون حکم می‌کند. چرا ما به فرمانروا می‌گوییم امیر؟ چون امر در دست اوست. چرا می‌گوییم فرمانروا؟ چون فرمان در دست اوست. سیاست همین است. در ابتدای سلسله مباحثمان وقتی معنای سیاست را تفسیر کردیم، گفتیم حتی در زبان دانشمندان سیاست امروز هم همین تفسیر از علم سیاست وجود دارد؛ یعنی علم سیاست، علم فرمان و علم امرونی است. پس فقه، یعنی علم سیاست؛ منتها این سیاست یک سیاست الهی است که در آن فرمان به نماز هم هست. این فرمانروا، فرمانروایی است که وقتی فرمان می‌دهد؛ فرمان به عدل در اقتصاد، اخلاق و فرهنگ هم می‌دهد. از جمله فرمان‌های الهی هم فرمان به این است که «اعبدوا، اسجدوا، ارکعوا» که این‌ها هم فرمان اوست و تماشای سیاست است.

آن وقت این رسول، رسول این فرمانرواست و لذا کار او فرمانروایی است؛ بنابراین وقتی به او گفته می‌شود «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»، این مشورت، مشورت بعد الحکم است؛ یعنی یک حاکم داریم، حاکمی که حکومت او مستقر شده است. می‌فرماید حالا که می‌خواهی حکومت کنی، در حکومت داری خود

۱. حدید: ۲ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

۲. انعام: ۷۶ وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ

مشاورت کن. پس این مشورت، مشورت قبل الحکم نیست، مشورت مع الحکم هم نیست؛ یعنی شورای تعیین حاکم، شورای قانون اساسی و شورای حاکمیتی که حاکمیت در اختیار او باشد نیست بلکه شورای بعد الحکم است؛ یعنی حاکمی وجود دارد و به حاکم گفته می‌شود برای تدبیر امور، با دیگران مشورت کن. پس این مشورت، مشورت بعد از حکم است.

مطلب دوم اینکه محدوده این مشورت بعد از حکم چیست؟ در کجا باید مشورت کند؟ محل مشورت و محدوده مشورت او خارج از محدوده‌ای است که خدا تکلیف آن را معلوم کرده است. اصلاً حاکم حق ندارد که بیاید مشورت کند که آیا مردم نماز بخوانند یا نخوانند و مثلاً بگویند ما نماز خواندن را به فرزندم می‌گذاریم. حکم خدا را که به فرزندم نمی‌گذارند! در حکم خدا که جای مشورت با دیگران نیست. حکم فرمانرواست، فرمانروای بالذات است. اگر بنا باشد مشورت کند، در کجا باید مشورت کند؟ در آن محدوده‌ای که خدا اجازه تصمیم‌گیری بر اساس مشورت را داده است؛ یعنی به تعبیر ما در محدوده آن مسائلی است که «لم یفرغ منها». آن دستوری که تمام شده و حکم آن صادر شده است، جای مشورت نیست. این است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آن فراز بلند فرمایششان به بعضی‌ها می‌فرماید: من در آن چیزی که تکلیف من است و خدا به من دستور داده است، با کسی مشورت نمی‌کنم و مشورت در ماسوای آن چیزی است که خدای متعال حکم آن را مشخص کرده است.

پس اینجا هم که می‌فرماید: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»، یعنی مشورت در آن محدوده‌ای که خدای متعال «لم یفرغ» از تعیین حکم آن. لذا فرمود: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»<sup>۱</sup> اگر خدا و رسول در یک جا حکمی صادر کرده‌اند، دیگر در اینجا، جای اختیار مردم و جای تصمیم‌گیری دیگران نیست. یا فرمود: «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»<sup>۲</sup> امری که از خدا یا رسول صادر شده باشد، فرمانی که صادر شده باشد، تکلیفی که معین شده باشد، اینجا دیگر حوزه مشورت نیست.

**یکی از حضار:** در حوزه واجب شدن حج بر مستطیع؛ این امر از جانب خدا بر مستطیع واجب شده ولی بنا به مصالحی از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تعطیل می‌شود.

۱. احزاب: ۳۶

۲. نور: ۶۳

**استاد:** آن هم امر خدا است؛ اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن نهی می کند، باز هم «إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا»<sup>۱</sup> می شود و در اینجا هم حکم خداست.

**یکی از حضار:** شما می فرمایید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی تواند حکم خدا را لغو کند.

**استاد:** خیر، چنین حرفی نزده ام، این طور برداشت نکنید؛ بلکه گفتم آن امری که خدا و رسول آن را صادر کرده اند و مفروغ عنه است، دیگر در حوزه مشورت نیست. اصلاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صاحب فرمان است و خدا فرمان را به رسولش تحویل کرده است. هرچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور دهد، فرمان خداست؛ «مَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» تفویض کرده است. حرف ما این است: آن جایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خدا حکمی را معین کرده و بریده اند، دیگر اینجا جای مشورت نیست.

[مشورت در] تطبیقات احکام است؛ مثلاً فرض کنید خدای متعال می فرماید جهاد کنید؛ حال آیا امروز جهاد کنیم؟ فردا جهاد کنیم؟ مثلاً در غزوه احد، آیا ما به سراغ دشمن برویم یا داخل شهر بمانیم، مثل غزوه خندق که خیلی از مسلمین می گفتند به بیرون از شهر برویم. غزوه خندق، غزوه شدیدی بود؛ همه کفار و مشرکین دست به یکی کرده بودند. سلمان مشورت داد و گفت اگر در شهر بمانیم و دور شهر خندق بکنیم، بهتر است و مصلحت در این است. این موارد چیزهایی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن ها مشورت می کند؛ یعنی در تطبیقات و روش های اجرای حکم خدا. در خود حکم خدا که نمی شود مشورت کرد. عرض کردیم مثلاً در اینکه نماز بخوانیم یا نخوانیم؟ روزه بگیریم یا روزه نگیریم؟ این ها جای مشورت ندارد. اگر رسول اکرم فرمود اینجا جهاد نکنیم، آنجا جهاد کنیم یا اگر مشورت کرد و فرمان صادر شد، دیگر بعد از فرمان جایی برای تشکیک و تردید نیست و آن حکم خداست؛ «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»

لذا اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حکم کرد، آن وقت حکم خدا می شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اصل جهاد کردن که مشورت نمی کند، اصل وجوب جهاد واجب است؛ اما در اینکه می خواهیم جهاد کنیم، امروز حمله کنیم یا فردا؟ از این خط حمله کنیم یا از آن خط؟ وقتی می خواهیم حمله کنیم، برویم و دشمن را دور بزنیم و از پشت سر حمله کرده و یا اینکه از روبرو حمله کنیم؟ این ها همه

۱. احزاب: ۳۶ وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا

جای مشورت دارد و محدوده‌ای است که خدای متعال آن‌ها را حوزه مشورت قرار داده است. در همین حوزه‌های مشورت هم اگر مشورت شد و بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چنین کنیم، تمام می‌شود و دیگر جای مشورت نیست.

لذا وقتی خود آیه می‌فرماید: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» خطاب به کیست؟ به حاکم؛ یعنی حاکمیت حاکم برتر از همه چیز است. حاکم است که مشورت می‌کند. وقتی حاکم مشورت می‌کند، این مشورت نمی‌تواند حاکم بر حاکمیت او باشد و این مشورت مشورت بعد الحکم می‌شود؛ یعنی بعد از اینکه حاکم است و حاکمیت او سر جای خودش است، مشورت می‌کند. چیزی که بخواهد منافات با حاکمیت حاکم داشته باشد، داخل در حوزه مشورت نخواهد شد. هر چیزی که در منافات با حاکمیت حاکم داشته باشد، این دیگر در حوزه مشورت نیست.

مطلب سوم اینکه این شورا اساساً چه نوع شورای است؟ این شورا، شورای تصمیم‌گیری نیست. این چنین نیست که اختیار تصمیم در دست این شورا باشد، این شورا، شورای نظرخواهی است و به اصطلاح شورای استبیان و استیناس است. شورای تبیین مطلب و دستیابی به آنچه بهتر است اما آنچه بهتر است را چه کسی باید انتخاب کند؟ خود حاکم. پس تصمیم‌گیری به دست حاکم است و نه به دست شورا. شورا چه می‌کند؟ افرادی که در این شورا شرکت می‌کنند، نظرات خودشان را می‌دهند. انتخاب نظرات به عهده چه کسی است؟ به عهده حاکم است. باز هم نکته‌اش همان چیزی است که ما عرض کردیم که این شورا، شورای بر حاکم نیست بلکه شورای از حاکم است یعنی شورایی است که این شورا را تشکیل می‌دهند و این شورا به حاکم در تصمیم‌گیری کمک می‌کند و نه اینکه برای حاکم تصمیم بگیرند. اگر بنا باشد که شورا برای حاکم تصمیم بگیرد، می‌شود شورای بر حاکم که دلیلی بر چنین شورای نداریم. می‌شود شورای قبل الحکم یا شورای مع الحکم. گفتیم طبق این آیه، شورا در اختیار حاکم است؛ چون به حاکم خطاب شده و گفته می‌شود: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ».

بنابراین مطلب سوم این است که این شورا، شورای بر حاکم و شورای تصمیم‌گیری نیست بلکه شورای نظردهی است. اعضای شورا نظر می‌دهند و تصمیم از آن چه کسی است؟ از آن حاکم است. لذا بعد فرمود: «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» عزم را چه کسی انجام می‌دهد؟ عزم، از آن حاکم است. افراد دیگر، رأی می‌دهند و نظر می‌دهند و آنچه نظر آن‌ها اقتضا کند را به حاکم تقدیم می‌کنند.

مطلب چهارم اینکه اساساً لفظ شورا در زبان عربی یعنی چه؟ بیان شد که شورا در زبان عرب به معنای مشورت خواهی به این معناست که جمع نظرات و گوش دادن به نظرات دیگران برای تصمیم‌گیری باشد. پس چرا هیچ‌گاه تصمیم‌گیرنده نیست. در زبان عرب شورا یعنی مشورت و رایزنی اما نه تصمیم‌گیری. اصولاً معنای شورا به معنای تصمیم‌گیری نیست بلکه به معنای رایزنی است. رایزنی برای چه؟ برای تصمیم‌گیری. ما آن جمله آقای قحطان عبدالرحمان الدوری که در کتاب «الشورا بین النظرية والتطبيق» دارد را بیان کردیم؛ او به خوبی همه گفتارهای لغویین در تعریف شورا را در یک جمله نسبتاً کوتاه، جمع‌بندی کرده است. این چنین گفته است: «جميع التعاريف متبورة للشورا، تعطى معنا واحدا وهو استخراج الصواب بعد التعرف على اراء الآخرين و اجازة النظر فيها»<sup>۱</sup> همه این تعاریفی که لغویین گفته‌اند، یک معنی می‌دهد: استخراج صواب بعد از آشنایی با نظر دیگران. استخراج صواب به دست کیست؟ به دست تصمیم‌گیرنده؛ آن کسی که تصمیم می‌گیرد، تصمیم از آن اوست و دیگران نظر می‌دهند تا اینکه او تصمیم بگیرد. لذا خود شورا تصمیم‌گیرنده نیست.

مطلب پنجم اینکه از آنچه گفتیم معلوم می‌شود که فلسفه شورا، مشارکت دادن حداکثری مردم در تصمیم‌گیری است برای اینکه مردم با اقبال بهتر و باایمان و باور بهتر فرمان حاکم را اطاعت کنند. وقتی خود آن‌ها هم در نظر دهی شرکت کنند و مشارکت داشته باشند، بعد که حاکم تصمیم می‌گیرد، تصمیم برای آن‌ها بیشتر قابل قبول خواهد بود و بهتر قانع می‌شوند و دل آن‌ها با این تصمیم همراه‌تر خواهد بود. لذا در این آیه و در کل احکام ما در شرع، ضوابطی را برای این شورا معین شده است؛ البته صفات افراد طرف مشورت گفته شده است که در آینده این صفات را بیان خواهیم کرد که با چه کسانی باید مشورت کرد؟ افرادی که اهل حکمت، اهل نظر و اهل عقل باشند. با چند نفر باید مشورت کرد؟ تعداد افراد طرف مشورت باید چند نفر باشد؟ آیا یک شورا باشد یا خیر برای هر مطلبی می‌تواند یک شورا تشکیل دهد؟ در چه مسائلی باید شورا تشکیل شود؟ همه این‌ها را شارع موکول به اختیار خود حاکم کرده است. پس از اینجا معلوم می‌شود که این شورا، شورایی است که خود حاکم از این شورا برای تصمیم‌گیری کمک می‌گیرد و لذا چون خودش کمک می‌گیرد، خود او باید کسانی را که می‌خواهند به او کمک کنند انتخاب کند. ممکن است در مسائل اقتصادی به یک عده و در مسائل سیاسی یک عده دیگر را انتخاب کند و در مسائل

۱. الدوری، الشوری بین النظرية و التطبيق، بغداد، ۱۹۷۴ م.

فرهنگی نیز از جمع دیگری استفاده کند. لذا این باز بودن دایره شورا و عدم تعیین احکام جزئی شورا، نشان‌دهنده این است که ضوابط و جزئیات این شورا به دست خود حاکم است.

مطلب ششم هم اینکه اساساً این دستور «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» فرمان مولوی نیست بلکه یک حکم ارشادی است. چرا حکم ارشادی است؟ چون در دایره همان وظایفی است که خود حاکم دارد؛ یعنی مهم‌ترین وظیفه حاکم چیست؟ این است که به آنچه مصلحت محکومان است عمل کند. همین وجوب عمل به مصلحت محکومان است که در مسئله شورا این طور جلوه می‌کند. وقتی می‌گویند مشورت کن یعنی همان تکلیف را عمل کن و این تکلیف جدیدی نیست و امر مولوی جدیدی نیست. وقتی خدای متعال به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لِتَحْكَمْ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ»<sup>۱</sup> دیگر این «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» ارشاد به همین «لِتَحْكَمْ» است. حکم جدیدی نیست؛ وقتی می‌خواهی بما اراک الله حکم کنی، می‌توانی از این شیوه پیروی کنی و این دیگر حکم جدیدی نخواهد بود. پس چرا حکم مولوی نیست؟ چون حکم زائد بر اصل حکم به وجوب امر و نهی بر امام و بر رسول اکرم علیهم السلام نیست. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم موظف است که مدیریت و امر و نهی کند، دستور دهد و راهنمایی کند، مدیریت او هم باید در حدود مصلحت مردم باشد. لذا وقتی می‌گویند مشورت کن، این دیگر دستور جدیدی نیست بلکه همان دستور است و دارد شیوه آن دستور را به او توصیه می‌کند.

لذا این امر در حقیقت امر مولوی مستقل نیست بلکه ارشاد به همان امر مولوی واحدی است که به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داده شده است و آن چیست؟ «لِتَحْكَمْ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» و این ارشاد به همین حکم است و این حکم این طور پیاده می‌شود. این هم مطلب ششم و فردا آیه دیگری که مربوط به مسئله شورا آمده است را بحث خواهیم کرد.

[اما یک نکته را هم که در آینده بحث خواهیم کرد این است که باید دانست] که خداوند نمی‌تواند از حاکمیت خود بگذرد؛ اگر به مردم بگوید خود شما حاکم انتخاب کنید، این یعنی استعفا از حاکمیت.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم

۱. نور: ۴۸ وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ



